

پیاکانو

دوره دوم

اردیبهشت ماه ۱۳۲۵

شماره ششم

کریم کشاورز

ماکسیم گورکی

آلکسی ماکسیویچ پشکوف که اکنون در جهان بنام مستعار ماکسیم گورکی مشهور است در ۱۶ مارس سال ۱۸۶۸ در شهر نیژنی نوگورود بر کناره رود بزرگ روسی - ولگا متولد شد. پدرش صنعتگری بود و خانواده مادرش مختصر ثروتمندی داشتند که بر اثر حریق از دست داده خاکستر نشین شدند. وی در محیط مردم متوسط شهری به دنیا آمد. از همان گروهی بود که هزار هزار بافلاس محکوم میشوند تا یک تنشان بر اثر زرنگی یا نادرستی زندگی آدمواری پیدا کرده حرص و ولع دیگران را برانگیزد.

نویسنده بزرگ زندگی پر مرارت او آن کودکی و جوانی خویش را در سه کتاب موسوم به «عهد کودکی» و «در میان مردم» و «دانشکده هلی من» شرح داده است. این سه مجلد حساسه حیات کودک - حساس و تأثیر پذیر است که پدر خود را ندیده از مهر ملاری بی نصیب بوده با فقر و تنگدستی دمساز و در آغوش محبت جده ای که نسام عواطف و احساسات رقیق زن روسی را واجد بود پرورش یافته است.

گورکی را ناملایمات و مهائیبی که در هر قدم و هر بیچ راه زندگی در کمین افراذ خانواده های طبقات متوسط است دامنگیر شد و وی بشاغدل مختلفی

از ظرف شوری آشپزخانه کشتی گرفته ناخانه شاگردی تن در داد . در تمام این مراحل میل به تحصیل و قرائت کتب او را رها نیکرد . در سن ۱۶ سالگی برای تحصیل در دانشگاه به کازان رفت ولی در کشور تزارها برای کودک تپی دستدر آن مرگزدانش جایی نبود . گورکی که امروز بزرگترین نویسنده گان جهان بشاگردی مکتب او افتخار میکنند به مکتب نرفت و پیش خود کسب معلومات کرد . در کشتی ، آشپزی که گورکی ظرف شوری او را میکرد مردی کتلب دوست بود و گورکی را و امید داشت که داستان های گوناگون را برای او بصدای بلند بخواند .

ماکسیم گورکی در

پایان سال ۱۸۹۰

«پوی یوسیدگی از زندگی
استقام میشود - حس جین و
پردگی دلها را فرا گرفته تبیلی
و کفلی عقول و دستها ایست
آیا شما با این جهان پرازدناکت
و پستی چه توالید کرد...؟ کشت
من مردی خشن و در همین حال
عاشق میبودم و دلی شعله ور
و هفتی نیرومند میداشتم !
آنکله در میان این خموشی نفرت
انگیز سخنان پیامبری بگوش هر
شنونده ای میرساندم که مانند
آهنگ جرسی صدا کند نامگر
ارواح پست و مفلور این لاشه
های زند . را متاثر سازم
(قره خواننده - افروگورکی -
سال ۱۸۹۸)



گورکی در کازان با عده ای از جوانان انقلابی آشنا شد یکی از اینان راماس نامی بود از اهل اوکراین که مدتی در سیبری زندانی بود و ماکسیم را دعوت کرد در دکانی که در یکی از قصبات کنار ولگا گشود کار کند . اینجا گورکی با روستایان فقیر آشنا شد و کتاب زیاد خواند و تناقضاتی که درده وجود دارد بیچشم دید . راماس اجناس را از دیگران ارزان تر میفروخت و دهقانان ثروتمند بدین سبب و بخاطر انکار متریش دکان او را آتش زدند .

این دو تن یعنی آشبز کشتی و راماس انقلابی را گور کی بعد ها همیشه در شمار چهار تن استادان ادبیات خود نام میبرد. دو نفر دیگر یکی کالیوژین کارگر زاه آهن بود که در تفلیس بشویق وی پرداخت و دیگری کلرالنکو نویسنده معروف بود که گور کی نخستین گامهارا در طریق ادبیات تحت هدایت وی برداشت. گور کی همواره خود را مدیون و مرهون اینان میشمرد.

ماکسیم گور کی از سال ۱۸۹۰ الی ۹۱ پیاده سیاحت نواحی مختلف روسیه پرداخت و بلاخره در تفلیس سکونت گزید و در تعمیر گاه های راه آهن مشغول کار شد و اینجا بود که با کالیوژین نامبرده آشنا گشت.

بامداد روز ۲۵ سپتامبر سال ۱۸۹۲ مردم شهر تفلیس در روزنامه «قفقاز» نام نویسنده نوری را خواندند. این نام مستعار شگفت انگیز «ماکسیم گور کی» یا «پند تلخ» بود که در زیر داستان شگفت انگیز تری چاپ شده بود. این داستان معروف «ماکار چود را» میباشد که اینطور آغاز میشود «از سمت دریا باد مرطوب و سردی میوزید» این باد «مرطوب و سرد» بصفحات روزنامه خسته کننده و مبتذل مزبور جانی بخشیده بود. زندگی ادبی گور کی آغاز شد. اولین گام وی در این جاده پر خطر با کامیابی قرین گشت سپس پی در پی نشر داستان «چلکاش» و «چکامه شاهین» وی در روزنامه های دیگر بر شهرت او افزود. چکامه معروف «مبشر طوفان» در سال ۱۹۰۲ منتشر شد. پایان این چکامه چنین است:

«طوفان! بزودی طوفان آغاز خواهد گشت! مرغ بیبک مبشر طوفان در میان برق و صاعقه و بر فراز دریای غضبناک و خروشان بسرعت در پرواز است. پیامبر پیروزی فریاد بر می آورد:

بگذار طوفان شدید تر برود!»

نخستین غرش شدید تند باد پاک کننده در سال ۱۹۰۵ شنیده شد و طوفان اصلی در سال ۱۹۱۷ بوقوع پیوست و ماکسیم گور کی - مبشر و مداح آن در میان برق و صاعقه پر و بال گسترده و امواج دریای غضبناک و خروشان - احساسات و امیال عدالت پرستی و آزادی خواهی خلق را ستود و سراینده آن گشت.

در سال ۱۹۰۲ فرهنگستان علوم گور کی را بعضویت انتخاب کرد ولی تزار با دست نا مبارک خود نام او را از فهرست اسامی اعضا، آن محفل عالی علم و ادب حذف نمود. چخوف و کارالنکو نیز بر سبیل اعتراض به این عمل و حشانه از قبول بعضویت فرهنگستان استنکاف کردند.

نمایشنامه معروف گور کی تحت عنوان «در ژرفا» در این سال منتشر شد

وصیت شهرت او اروپا و امریکا را فرا گرفت. این نمایشنامه از آغاز سال ۱۹۰۳ تا اواسط سال ۱۹۰۵ بیش از بانصد بار در بلاد آلمان نمایش داده شد.



دژ متخ - زندان قفلیس که ماکسیم گورکی در سال ۱۸۹۸ در آن محبوس گشته بود

«... اصل پشکوف (گورکی) بلاشک بزه بشمرده میبود زیرا تبلیغات سوسیال دمکراسی (از پرونده ژاندارمری تراری مورخ ۱۸ آوریل ۱۸۹۸) پرداخته»

«در آغاز بهار سال ۱۸۹۷ مراد نیزنی بلژداشت کردقد وپای اخترامی تمام به قفلیس بردند»
«از خاطرات گورکی درباره کاراشکوه»

کسی نیست که داستان هول انگیز یکشنبه خونین - یا ۹ ژانویه سال ۱۹۰۴ را که ژاندارمها و سباهیان مزدور تزار جمع کثیری از کارگران بی سلاح را در پترزبورگ بقتل رسانیدند نشنیده باشد.

این کشتار دسته جمعی تنفرو انزجار عموم را بر انگیخت و گورکی نیز نویسندگان را به اعتراض ترغیب نمود و نیکولای دوم را مقصر خواند و مردم را بسرنگون ساختن کاخ بیداد وی دعوت کرد و بهالنتیجه در دژ خوفناک پتروپاولوسک زندانی شد (این سومین باری بود که زندانی میگشت) حکومت تزار مقدمات محاکمه و محکومیت نویسنده نامی را فراهم میآورد که بناگهان واقعه غیر منتظره ای تمام حسابهای ژاندارمها و دادستانی را بهم زد.

مردم با فرهنگ جهان و روشنفکران اروپا و دانشمندان و ادیبان و هنرمندان برجسته و مشهور بهواخواهی او برخاستند و آزادی نویسنده را طلب کردند.

تزار اترس عقب نشست و گورکی را آزاد نمود.

در سال ۱۹۰۶ گورکی بخارجه سفر کرد و در کاپری ایتالیا رحل اقامت افکند. از آنجا به کنگره سوسیال دموکراتهای روسیه منعقد در لندن رفت و از نزدیک بالتین آشنا شد. در باره این ملاقات ضمن خاطراتی که بعد از مرگ لتین نوشته چنین میگوید: «ولادیسیرایلیچ با عجله بر کرسی خطابه قرار گرفت و با لحن جویده ای گفت: «رفقا!» بنظم آمد که بد حرف میزند. ولی دقیقه ای نگذشت که من نیز مانند دیگران «مجنوب» نطق او شدم. نخستین باری بود که شنیدم و فهمیدم که ممکن است پیچیده ترین مطالب سیاسی را باین سادگی بیان کرد. او کوشش نمیکرد جملات زیبا ادا کند. مگر کلام را جدا و برهنه میکرد و بدون هرگونه آرایشی کف دستان میگذاشت. بیات تأثیر خارق العاده ای که سخن لتین در شنونده میکرد بسیار دشوار است.» دوستی نویسنده هنرمند زحمت کشان با قاعد و نابغه بزرگ اجتماعی از آن جمله به بعد هماره بر علق و استواری خود افزود.

گورکی در سال ۱۹۱۴ بروسیه باز گشت. در آغاز انقلاب سردبیری مجله و روزنامه نی را عهده دار بود و سپس در سال ۱۹۲۱ بسبب مرض ربوی که داشت باصرار لتین برای معالجه بخارجه رفت و تا سال ۱۹۲۸ در کشورهای اروپا علی الخصوص ایتالیا بسر برد. در سال ۱۹۲۸ بهنگام جشن شصت سالگی خویش با اتحاد شوروی بازگشت. زمانی بود که اجرای نقشه پنجساله میرفت آغاز گردد.

مردم نویسنده محبوب خود را با شور و شمع فراوانی پذیرفتند. در سال ۱۹۳۲ جشن چهلین سال فعالیت ادبی او با شکوه و جلال بی نظیری برگزار شد و وی باخذ نشان لتین مفتخر گردید و شهر نیرنی نوگوررد زادگاه او بنام وی موسوم شد و «گورکی» نامیده گشت.

گورکی هماره تادم مرگ با جده و فعالیت در راه سعادت مردم زحمتکش نبرد کرد. مبارزه پیرحمانه ای که وی با دشمنان خلق بعمل می آورد و وفاداری و محبتی که نسبت به خدمتگاران توده کشور خویش و بشریت ستم کش ابراز میداشت کینه و دشمنی دشمنان ملت و مزدوران فاشیزم بیگانه را نسبت باو افزون کرد و آنان يك نقشه ابلسی برای کشتن او طرح نموده بدست پزشکان جیره خوار و دلخیم صفت اجرا کردند. در تابستان سال ۱۹۳۶ وضع مزاجی گورکی ناگهان بخرابی گرائید و در ۱۸ ژوئن درگذشت.

هم میهنان وی و مردم ترقیخواه و پیشرو جهان مرگ این نویسنده نامی و گرامی را چون فقدان بزرگ رجبران ناپذیری تلقی کردند. روزیستم ژوئن



ماکسیم گورکی و تالستوی در سال ۱۹۰۰

«تالستوی کاملاً بیست - روحش تمام جانب های پرپیچ و خم طرز فکر روسی را مجسم میسازد، در وجود وی بازیگوشی خروشان و اسکا بوسلایف، و خرد نستودلتویسکی مزوج گشته - تمصب آواکوم را دارا میباشد - مانند چادایف شکاک است - افکار شاعرانه اش از آن پوشکین پست تر نیست و مانند گرمسن خردمند میباشد - تالستوی خود جهانیت - اواز حقیقت دور نمیشود و بدان سبب در نظر ماگرامیست که تمام آثار هنریش - آثاری که یا نیروی وحشتناک و شکفت انگیزی نوشته شده - تمام رومانها و داستانهایش - فلسفه مذهبی ویرانی میکند و ازگون میسازد» (ماکسیم گورکی «تلمیح ادبیات روسی» سال ۱۹۰۹)

مولوتوف در طی میتینگ عزایی که در میدان سرخ مسکو برگزار شد ضمن فطوق خویش چنین گفت: «در گذشت گورکی - بعد از مرگ لین بزرگترین ضیاعی بود که

کشور ما و بشریت تحمل نمود . تأثیر سخن نغز گورکی در سرنوشت انقلاب ما از هر نویسنده دیگری بیشتر بود .

تا اینجا سوانح مهم حیات گورکی را گفتیم . اجازه بدهید اکنون در باره افکار و عقاید و روش ادبی و خصوصیات دیگر وی سخن گوئیم .

گورکی در عهد اقتراض امپریالیزم و پیروزی سوسیالیزم زنده میگردید . نویسندگان پیشین فقط آرزوی سعادت خلق را میکردند . ولی گورکی راه وصول بکاخ آینده روشن و زیبا را بچشم دید .

تطورانی که در عالم ادبیات پدید آمده و میآید و حتی تفاوتهایی که بین سبک ها وجود دارد نماینده تغییراتی است که در زندگی اجتماعی ظهور کرده و میکند . نبوغ نویسنده و عظمت آثار وی در این است که بهتر و عمیقتر و صحیح تر از همگنان زندگی اجتماعی عصر خود را تشریح کرده عقاید زمان را به نیکوترین طرز شرح داده در عین حال رهبری افکار را بر عهده گیرد . بالتبع ناگزیر باید پیرو پنداره های پیشرو و مترقی عصر خود باشد . چه بسا اتفاق می افتد که نویسنده ای با محیط و گروهی که وی را بوجود آورده اختلاف عقیده پیدا میکند و بالتبع در آثار خود آن گروه را که خود از آن برخاسته است مورد انتقاد قرار داده از آنجائیکه بزنگی محیط مزبور و طرز فکر افراد آن آشنائی کامل دارد نواقص و عیوب و مفاسد آنان را بهتر از دیگران وصف میکند .

گورکی از این دسته بود . وی از محیط طبقات متوسط شهری برخاسته ولی چون از اوان جوانی به نهضت انقلابی روسیه گرویده بود هزاره صفات کودنی و بیرحمی و جبن و از خود راضی بودن را که از خصوصیات افراد این طبقات است مورد حمله قرار داد .

نویسنده را آرزوی اصل و تبارش نباید باین یا آن گروه منسوب نمود بلکه باید دید در آثار خود از منافع کدام دسته دفاع میکند . گورکی نخستین نویسنده ای بود که از آغاز حیات ادبی خویش تا پایان آن بنفع طبقات زحمتکش و توده های خلق نوشت و از آن زمانیکه تشخیص داد کدام گروه آینده آلهای عالی سوسیالیزم را میتواند عملی سازد جداً مترجم افکار و منافع آن گشت . گورکی از بد و حیات با زندگی فلاکت بار طبقات پائین در تناس بود و با کلمات تکان دهنده حقایق تلخی را که در « ژرفای » جامعه دید نقل کرد و از شرح کربه ترین و دشوارترین جوانب زندگی نهراسید . گورکی رآلیست است ولی رآلیزم او جنبه خاصی دارد . با بد بینی توأم نیست . وی با انسان و انسانیت ایمان دارد . رآلیزم خاص گورکی مکتبی را تشکیل میدهد که اکنون اغلب

نویسندگان شوروی از شاگردان آن مکتب اند. بدین سبب بجا خواهد بود که بیشتر در این باره سخن گوئیم.

رآلیزم یعنی وفاداری بحقایق و واقعیات. رآلیست جز بیان حقیقت مشهود و محسوس بچیزی نمیگراید. در نظر رآلیست حقیقی زبان - زبان مصطلح و متداول مردم است. موضوع - زندگی خلق است. هدف و مقصود چیز است که خیر عموم در آن باشد. رآلیست مانند کلاسیکها لغات و الفاظ را به نجیب و فاضل تقسیم نمی کند و موضوع را از اساطیر یونان و روم نمیگیرد و یامانند رومانیکها از قرون وسطی کسب موضوع نمیکند. یکی از خصوصیات برجسته نویسنده رآلیست اینست که حیات مردم عصر خود و پیرامون خویش را وصف و طرز زندگی و اخلاق و عادات و زبان و محیط آنان را بیان میکند. رآلیست باید در تصویر جزئیات زندگی اجتماعی نسبت بحقیقت وفادار باشد. نویسنده رآلیست برای قهرمانان داستانهای خویش محیط و شرایطی قایل میشود که خاص عهد و کشور و محیط اجتماعی منظور وی میباشد و روابط بین آنان را نیز طوری جلوه میدهد که مخصوص آن عصر یا محیط بوده است. طرز تقسیم موضوع و سبک و زبان را مطابق با زندگی و موافق آن جنبه ای که مورد علاقه وی است انتخاب میکند.

نویسنده بزرگ رآلیست که عهد جدیدی را وصف و مسائل عقیدتی نوینی را طرح و حل میکند در عین حال شکلها و سبکهای جدید ادبی نیز بوجود میآورد و بالضروره بقواعد منجمد و محض پیشین پشت پا میزند.

قهرمانان نویسنده رآلیست همانند که در زندگی می بینیم. در موارد گوناگون جوانب مختلف اخلاقی خود را نشان میدهند. در مدت حیات تغییر میکنند ترقی میکنند - افکار و عقاید و روحیاتشان - دستخوش دگرگونی میگردد. شبیه مردمی هستند که هر روز می بینیم. انانی و طامعات درکی

در آثار رآلیستی قهرمان داستان بیل مصنف نبر قصد. بلکه بطوریکه برای تیپ و محیط اجتماعی مفروض و منظور عادی و طبیعی است عمل مینماید بدین سبب رآلیزم در وصف زندگی واقع از هر حیث به کلاسی سیزم و رومانیکیزم برتری دارد.

ولی رآلیزم نیز مثل همه چیز عالم کائنات در معرض تغییر و تحول است و تاریخی و ادواری دارد.

یک نویسنده رآلیست و هنرمند که بحرفه و هنر خویش دلبستگی داشته باشد در دنیای آکلان و ماکولان جز اینکه حقیقت کربه و مشترک کننده را رسم کند و تضاد منافع را در معرض انظار نهد و خواهی نخواهی بدین طریق با نجات

خلق از فساد و زشتی کک کند چاره ای ندارد. یا باید آنچه را که واقماً زشت است زیبا نامد و بنامید - در اینصورت شاعر و نویسنده هنرمند نبوده و مزدور چاپلوسی خواهد بود و یا اینکه بقول ویکتور هوگو «خوک را بنامش بنامد» و در صورت اخیر هینکه حقیقت یینی را پیشه ساخت زبان بانتقاد میکشاید زیرا حقیقتی که می بیند واقماً سزاوار انتقاد است.

هر نویسنده ای که از این طریق صواب منحرف شود و بجای ترسیم و تصویر حقایق واقعه بدادن دزوس پیش یا افتاده اخلاقی پردازد و یا در صدد تقدیس و ستودن نظمی که مرجب فلاکت عموم است بر آید هر قدر هم هنرمند و مستعد باشد - نوشته هایش خسته کننده خواهد بود.

گوگول معروف و نمایشنامه مشهور «بازرس» او را در نظر گیریم با اینکه مصنف، خود از گروه اعیان و مالکین و عبارت دیگر از دسته حاکمه کشور روسیه تزاری بود - خواست چون يك نویسنده - رألیست و هنرمند زندگی و اخلاق کلرمدان رشوه خوار تزاری و مالکین زمان را انتقاد کند. بدرابد گفت و اثری بوجود آورد که جزو شاهکارهای ادبیات جهانی بشمار میرود. هین گوگول در بخش دوم - «نفوس بیجان» خواست از انتقاد مالکین و حکام روسیه تزاری که از هر جهت قابل انتقاد بودند خود داری کرده و روابط اجناعی موجوده را بتابد و تبرئه نماید و علی رغم حقیقت چیزی بگوید و صفحاتی نوشت که با کراحت میتوان خوانند زیرا نسبت به او خواهان عقب ماندگی نسبت بدزدان و رشوه خوارانی که در دستگاه دولتی تزارها فراوان بودند و بالاخره نسبت بسازمان محکوم اجتماعی آن روز روسیه که در واقع موجد و مروج دزدی و ارتشاه و فساد و بی عدالتی بود ارفاق کرده است و تیپهایی را که همه میدانند و می دانستند اکثراً دزد و مرتشی و فاسد هستند مانند قهرمانان مثبتی نشان داده.

البته نویسندگان رألیست و منفذی که در عهد تزار و یا جامعه های نظیر آن وجود داشته و دارند قهرمانان مثبت حقیقی نیز در آثار خود بوجود آورده اند - ولی این قهرمانان کسانی هستند که عموماً بنحوی از انحاء بانظم و شرایط اجناعی عهد خود مبارزه کرده اند.

از مطلب دور افتادیم ولی این مقدمه و آنچه بعد گفته میشود برای توضیح و تشریح رألیزم گورکی ضروری میباشد.

در روسیه تزاری اصل استشار حکمفرما بود و نویسندگان آن عهد اکثر به طبقات حاکمه جامعه منتسب بودند و با عقاید و نظریات و روحیات و اوام محیط مخصوص خود خو گرفته بودند. بدین سبب افکار سیاسی و مذهبی

و اخلاقی که از آن محیط کسب کرده بودند مانع از آن میشد که بزندگی جامعه و پیرامون خود بنظر انتقاد نگریسته و آنرا چنانکه هست مشاهده کنند.



گورکی و چخوف

در سال ۱۹۰۱

«... من شمارا دوست میدارم.»

آترمان که شما را نمی شناختم

سمیانه دوستان میداشتم و

و اکنون که شناختم بیشتر دوست

دارم. هر سخن شما در نظر من

عزیز است. از توجهی که بمن

دارید پرورد میبالم و مطمئن

که این خود بهترین جایزه و

گرامیترین هدیه ایست که تقدیر

نصیب من کرده»

(از نامه ماکسیم گورکی به

چخوف - ژوئیه سال ۱۸۹۹)

معهدا پارها اتفاق میافتاد که حس وفاداری بحقیقت هنری اینانرا و امیدداشت
برخلاف منافع و عقاید خود - حقایق اجتماعی را کم و بیش صحیح ترسیم کنند
و گراحت روابط اجتماعی موجود را مجسم سازند.

این تناقض بین عقاید اجتماعی نویسنده و ضرورت وفاداری بحقیقت
هنری بین نویسندگان و آلیست عهد تزار و جامعه های نظیر آن مشترک است.
اما رآلیزم عهد سوسیالیزم در روسیه از تمام پیشرفتها و سنتهای مستحسن
عصر ما قبل استفاده کرده است.

بهترین هنرمندان آن عهد به نیروهائی که شالوده زندگی نوین را
میریختند پیوستند و عده ای نیز از تشهید تناقضات اجتماعی ترسیده توانستند
آن اختلافات را در آثار خود منعکس سازند و از بیم تحریک تناقضات از گفتن
حقیقت خوددازی نمودند و بنوشتن آثار بی هدف و یا بقول خودمان بوصف «گل
و بلبل» پرداختند. هم از سالهای آخر سده نوزدهم و آغاز سده بیستم در

ردیف این ادبیات رمانتیک يك ادبیات انقلابی متعلق و منتسب بخلق نیز وجود داشت و گورکی بزرگترین نماینده آن بود .

گورکی را میتوان استاد بزرگ و آلیزم نوین سوسیالیستی نامید .
 و آلیزم سوسیالیستی بار آلیزم عهدما قبل تفاوتهایی دارد : نخست اینکه نظم جدید اجتماعی را انتقاد نمیکند و بلکه اصولاً آنرا تصدیق مینمایند . گورکی میگوید که اگر نویسنده ای عهد شوروی را بدرستی و چنانکه هست وصف نماید و با ادوار سابق و نظایر آن قیاس کند بالطبع رنایزیر مزیات و محسنات آنرا بیان خواهد کرد و بالنتیجه آنرا تصدیق مینماید .

اینرا حقیقت جوئی و آلیزم هنری ایجاب میکند . در صورتیکه در دوره ما قبل وفاداری بحقیقت هنری نویسنده آلیست را وادار میکرد آن عهد و نظایر آنرا انتقاد کند . البته این تصدیق اصولیست . والا گورکی و نویسندگان جوان و آلیست شوروی یعنی شاگردان او هیچگاه از انتقاد نواقص و عیوب ، فروگذار نکرده و ناشیگری و تنبلی و کاهلی و بیعدالتی های کوچک را که خود از موارث روحیات جامعه سابق است و ممکن است در جامعه نو گاه و بیگاه پدید آید بنظر اغماض و ارفاق نمینگرند .

يك نکته دیگر آلیزم نوین این است که اینجا نویسنده بر خلاف عقیده و منافع اجتماعی خود نمینویسد و بیست حقیقت هنری و حقیقت اجتماعی هم آهنگی کامل وجود دارد و نویسنده دانسته و فهمیده از نظم اجتماعی هوا - خواهی میکند .

در مصنفات اینان نیز البته تشبیل های منفی دیده میشود . اینها تیهائی هستند که با کاروان ترقی و اعتلای بشریت مخالفت میروزند و با حق و عدالت بیکار میکنند . مثل ژاندارمها و قضاتی که در کتاب مشهور « مادر » اثر گورکی نشان داده شده .

آلیزم سوسیالیستی یا نوین گورکی يك صفت بارز دیگری هم دارد و با يك نوع رومانتیسم توأم میباشد ولی رومانتیسم او بار رومانتیسم ما قبل فرق فاحشی دارد . احساساتی و اموسپونل نیست . با زندگی حقیقی و روشنی فکر مربوط میباشد . حتی قهرمانی در نظر گورکی آن قهرمانی بر طمطراق نیست . بلکه ساده است و چون منطبق با حقیقت زندگی میباشد زیبا تر است .

گورکی در چین ترسیم زندگی حقیقی و وصف افراد مردم امروز و پیرامون خویش هیچوقت اینده آل های بزرگ و کمال مقصودی را که بخاطر آن مبارزه میکند از نظر دور نمیدارد و در جینی که کاخ جامعه نوین را بنا میکند در عالم اندیشه آن شکل زیبا و هارمونی داکش فردای آنرا در نظر مجسم میسازد .

این است روماتیزم گورکی و نویسندگان مکتب وی .

یک نشان دیگر رآلیزم نوین آنست که بیروان آن یک « جهان بینی » علمی و مترقی معجز میباشند و بالنتیجه مناظر و مظاهر زندگی را بهتر و عمیقتر درک مینمایند و تناقضاتی را که در خوی و خلق بهلوانان داستانها وجود دارد نیکوتر حس میکنند .

گورکی از این رهگذر نیز استاد مکتب رآلیست نوین شمرده میشود . وی مبارزه کارگران را در اثر مشهور « مادر » شرح داده و فساد و پاشیدگی دنیای کهنه را در « پرونده آرتامانوف ها » بیان نموده و تزلزل و تردید روشنفکران را با استادی بی نظیری در « کلیم سامکین » شرح میدهد . داستان مادرمدتی در عهد تزارها ممنوع بود ولی شاید هیچ کتابی در محافل دموکراتیک اروپا بقدر این اثر بزرگ گورکی منتشر نشده باشد .

گورکی در این آثار جاویدان نشان داد که مبارزینی باک راه آزادی خلق و دشمن بیرحم دشمنان ترقی میباشد . بر اثر این افکار بود که توانست حقایق زندگی را مکشوف و تمام جوانب تناقضات اجتماعی را آفتابی کند . رآلیزم نوین عالیترین مرحله ادبیات است و گورکی شایسته ترین نماینده و استاد بلا معارض این مکتب میباشد .

تمام آثار گورکی از آغاز تا فرجام متوجه اینست که منزلات آدمی را بالا ببرد - بعبارت دیگر آدمی را آدم تر سازد . گورکی از اینکه مردم مستند روسیه در فقر و اسارت بودند همواره ملول بود . بنویسندگانی مانند تورگنوف که هم میهنان خویش را فاقد هنر و احساسات عالیه شمرده همواره مردم قوی الاراده را میان ییکانگان جستجو میکردند اعتراض مینمود . اگر نویسندگان منتسب بطنفه اعیان یک فرد انقلابی را در آثار خود نشان میدادند این شخص با بلغاری بود و یا یک لفاظ و پر حرف مثل رودین تورگنوف . مرد با اراده و فعال روسی که در عالم واقع وجود داشت و قهرمان عصر بود از میدان نظر این حضرات دور مانده بود .

گورکی این تیپ را معرفی کرد .

ماکسیم گورکی معتقد است که انسان بالطبع موجودی زیبا و نیکو است حتی وقتی که ولگردان و یا بقول خود ساکنین « ژرفا » را ترسیم میکنند باز جوانب و خصوصیات مثبت ایشانرا نیز در ردیف معایب شرح میدهد .

دو اثر فوما گاردیف تا بلوی ککاملی از طرز نمو سرمایه داری در روسیه - رسم کرده و در عین حال عدم قابلیت آن رژیم را در رفع مصائب اجتماعی که خود بوجود آورده نشان میدهد . و عیب بودن کوششهای فوما گاردیف

پس ربا ز رگان را در دفع تناقضات فاش نموده و مردم زحمتکش را تنها محرک آزادی اجتماعی و تجدد اخلاقی و معنوی بشریت می شمارد . گورکی بار اول در پیه س « دشمنان » خصایص و سجایای زحمتکش را رسم و فرق فاحش مردم جهان نورا با اهالی دنیای قدیم شرح میدهد .

گورکی بشمام معنی بشر درست بود . از او ان پیش از انقلاب آرای رسای خود را بر ضد خصوصت های نژادی بشند کرد و همواره لزوم احترام نسبت بملل دیگر و حفظ فرهنگ و حیثیت و شرافت آنها را تبلیغ میکرد .

چنانکه در سال ۱۹۱۲ مینویسد : « آیا ما باید اجازه دهیم که مردم ابله و حریص آتش دشمنی های نژاد پر ادا من زنند » . در جای دیگر میگوید : « دموکراسی در سیه مظالم گذشته ای را که بروی رواداشته اند پیک داد و هرگز متابعت از کسانی نخواهد کرد که میخواهند آنرا به برده ساختن مللی که با وی پهلو به پهلو زیست میکنند و ادار نمایند و اجازه نخواهد داد کسی آزادی مردمی را که بقدر وی بدان نیاز مندند سلب نماید » .

این بشردوست بزرگ علیه تئوری ددی نژادی که مخلوق مغزهای مریض سران دیوانه فاشیست بود دنیا را به اقوام « برده » و « آقا » تقسیم مینمود قیام نمود و احتمال حمله فاشیست هارا بر میهن خویش پیش بینی کرد و هموطنان خود و عالم بشریت را بر حذر داشت .

وی میگوید : « چنانکه پر ننده برای پریدن خلق شده انسان نیز برای سعادت بوجود آمده است » .

هیچیک از نویسندگان بقدر گورکی و مانند او زیبایی باطنی روح انسانی را کشف و مسجوم نکرده در نوشته هایش منعکس ساخته است . او میخواست همیشه با مردم محشور بوده با توده خلق که منبع و منشأ زبان و ادبیات و فرهنگ و مدنیت و تمام زیباییهاست همواره در تماس باشد .

او آرزو داشت بشریت را از قنودی که روابط اجتماعی ایجاد کرده است و سلسله ای که اکثریت قاطع فرزندان آدم را در بند نموده و از تجلی نبوغ و استعداد آنان مانع میشود آزاد بیند .

او مقنون دها و استعداد آدمی بود . ایمان داشت که این استعداد در هر فردی - بدون فرق اصل و تبار و رنگ و مذهب و جنس نهفته است و باید زنجیری را که استعداده را مقید ساخته گسلاند . او معتقد بود که این هنر و استعداد است که آدمیزاد را از فرشتگان آسمان و جانوران زمین ممتاز میسازد . انسان را چنانکه گفتیم موجودی بالفطره خوب میدانست و خوی ددی را مولود محیط مسوم و روابط اجتماعی میشرد .

گورکی همیشه جد و کوشش را میستود و بحال کسی که از فعالیت بی نصیب باشد دل میسوخت. از دیدن مردم بی خانمان و ولگرد متأثر میگشت زیرا معتقد بود - این افراد بی سروسامان که روابط اجتماعی و فساد ناشیه از آن آنان را بدین حال انداخته ممکن بود در تحت شرایط آدموار بتهووت و شکسیر گردند و اختراعات شگرف کرده و خدمات بزرگی بهم نوعان خویش نمایند.



گورکی در سورنتو (ایتالیا)

«لنین که خود بیمار بود و خیلی فرسوده بنظر میرسید در ۹ اوت سال ۱۹۲۱ بمن چنین نوشت: ازسنة شما خون میرزد و با اینحال عزم مسافرت ندارید!! این عمل شما صحیح نیست... بروید و مداوا کنید. از شما خواهش میکنم لاجاحث فوراً بروید» (از خاطرات گورکی «در باره لنین» در سال ۱۹۲۱)

در عین حال دشمن فلسفه « نیکوکاری » (فیلائتروپی) بود. پیروان این فلسفه معتقدند که انسان فقط چون انسان است حق دارد مانند انسان های دیگر بخورد و بنوشد و تولید مثل کند. گورکی برخلاف عقیده داشت که پیروان این فلسفه از منزلت و شایستگی انسان میگاهند. او میگفت: هر انسانی استعداد ایجاد و ابداع و فعالیت دارد پس باید افراد آدمی و ملل و نژادها مساوی و آزاد باشند تا استعدادها بدون قید بنفع جامعه و فرد تجلی کند. گورکی آزادی و دموکراسی را از این رهگذر محترم و مقدس میسرمد.

در طی جنگ اول جهانی گورکی نمایشنامه ای تحت عنوان « غل و

زنجیر « نوشت . قهرمان این - نمایشنامه زنیست بنام سوفیا که بنگاه صنعتی بزرگی دارد . این زن غریزه سعی و عمل و فعالیت انسان را از تمام فرایز دیگر وی بالاتر میسرود . ولی فعالیت و کوشش را که تنها بمنظور جلب نفع شخصی به عمل آید صواب نپسنداند بلکه معتقد است که کوشش فرد در عین حال باید متوجه اعتلا و ترقی جامعه و مردم باشد . این زن آینده کشور خویش روسیه را در برگزیدن این طریق می بیند .

زنیست جوان و ثروتمند و زیبا و مردان مانند مگسائی که بدور شربنی گرد آیند در پیرامون وی میچرخند . ولی این زن آنکه را میجوید نمی یابد . این مردان از هنر و استعداد و نیرویشان استفاده نمیکنند و یا نمیتوانند از آن برخوردار شوند . روزی سوفیا بمردی بر میخورد و می پندارد که بالاخره گم گشته خود را یافته است . او مرد عمل و جدیست و آماده کار میباشد و با افکار و عقاید سوفیا موافق است . نام این مرد هورن است سوفیا را برای همسری خود شایسته می شمارد . این دو تن علی الظاهر ممکن است جفت براننده ای را تشکیل دهند و گویی از هر حیث همداستانند . چیزی بوقوع عروسی باقی نمانده ولی بناگهان سوفیا هورن را از خود میراند زیرا تفاهم واقعی بین این دو وجود ندارد . هورن پایبند اصول و مقرراتی بود ولی سوفیا ایده آلهائی داشت . هورن از نظر خود پرستی مانند بازرگانی که جویای سود شخصی باشد سعی و کوشش معتقد است ولی سوفیا سعی و کوشش را از عالیترین ایده آلهای بشری میسرود .

هورن دیگران را حقیر میسرود و آلت اجرای مقصود خود می پندارد سوفیا بدیگران احترام مینهد . هورن حاضر است بخاطر سود از سروری که ایجاد و ابداع در شخص تولید میکند صرف نظر کند . سوفیا برعکس حاضر است بخاطر ابداع حس ایجاد و ابداع خود از سود بگذرد .

لازم به تذکر نیست که در این نمایشنامه سوفیا مظهر روسیه و نیروهای دست نخورده و بیگران معنوی و اخلاقی آن است و هورن چنانکه نامش نیز می رساند مظهر بیگانگانی میباشد که طفیلی را از شیر بدین دیگران را می کند .

موضوعی که گورکی در این نمایشنامه طرح کرده مربوط بقص انسان است . برای رفع این قص دو نظر موجود است . یک نظر - که گورکی طرفدار آن بود عبارت است از تعاون و تشریک مساعی عقلانی تمام انسانها . این روش نیروی بشریت را بطور اعم و قوای هر فرد را بخصم بر کار می اندازد و نفع فرد و جامعه از آن استفاده میکند . نظر دیگری که گورکی همواره با آن در

نبرد بود و در این اواخر با اسم فاشیزم نامیده شده عبارت از این است که شخص آزادی خود را در اسارت دیگران بشمارد و حیات خویش را در ایذاء هم نوع پندارد و اعتلا را در تحقیر دیگران محسوب دارد و آسایش و سلامت را در رنج و درد همکنان بیند .

اینگونه مردم جوان صفت چنانکه میدانیم میدانندهیست و وجود داشته اند ولی قبل از فاشیست ها کسی جرأت نکرده بود افکار مجنونانه قاتلان و جانپان یا لفظه را بشکل يك تئوری و فلسفه مدون در آورد و آنرا سر مشق کشورداری سازد و تجاوز و آدم کشی را تقدیس کند .

گورکی هم آنوقتی که زور گویی و قلدری و تجاوز لقبی نداشت و هم آنزمانیکه بلقب فاشیزم و - ناسیزم ملقب گشت با منی و جوهر آن مبارزه میکرد و پیروان وفادار وی یعنی نویسندگان جوان - شوروی نیز سنتی را که او بنا کرده بود حفظ نموده مظاهر گوناگون این اصول و حشیانه را که انسان را بطرز زندگی و اخلاق جانودان بازمی گرداند کشف کرده و شرح میدهند . متأسفانه باید گفت که با وجود شکست نظامی فاشیزم این خطر کاملارفع نشده است و تیررهای دموکرات و ترقیخواه ملل مبارزه ای را که گورکی با آن شوز و حرارت شگرف تا آخرین نفس دوام داد هنوز باید دنبال کنند . اگر در باره این جنبه فعالیت گورکی بیشتر صحبت میشود بدان سبب است که هنوز هم موضوع مبارزه با بازماندگان فاشیزم که مدمیت بشری و فرهنگ چندین هزار ساله آدمی را تهدید کرده و میکنند از مسائل روز بشمار می رود .

گورکی عقیده داشت که بین دموکراسی و فاشیزم و بشریت و دشمنان بظاهر آدمی آن صلح و آشتی نمیتواند وجود داشته باشد و هر کسی که در این پیکار کوچکترین ارفاقی بدشمن روا دارد یوغ بندگی را بدست خویش بگردن نهاده است .

گورکی میگوید « اگر دشمن تسلیم نشود باید او را معدوم کرد » . این دشمنان آنهایی هستند که مبلای انسانیت را زیر پا گذاشته با وجود اضمحلال آلمان هیتلری و امپریالیزم ژاپون هنوز در گوشه و کنار دنیا تحت عنوان و اشکال مختلف وجود دارند و آرزوی تجدید دوره تجاوز و خودسری و زور گویی و هوس استقرار مجدد حکومت ددان را در سر می پروراندند .

گورکی - این بشر دوست بزرگ - که تساوی ملل را تبلیغ نموده رفع تمام موانع تجلی اسنادهای بشری را لازم میدانست مدموم ساختن این ددان آدمی صورترا جایزبل واجب میشمارد .

قرائت آثار گورکی اطلاعات بسیاری از طرز فکر مردم روسیه بدست میدهد. انکار و آمال و ایده آلهای ملت روس به بهترین وجهی در آثار وی منعکس شده است. آن حقیقت جرمی شگرفی که یکی از خصائل بارز مردم روسیه است در تمام مصنفات وی دیده میشود. او همه جا بیکار مقدس بخاطر آزادی و عدالت را تبلیغ میکند.

آثار گورکی در خارج از روسیه نیز مشهور است. هنریخ مان نویسنده معروف و هنرمند ضدفاشیست آلمانی اعتراف میکند که «گورکی میدان ادبیات را وسیع کرد و طرق و افقهای نوین را بروی ادبیات جهانی گشود و موضوع های جدید و خوانندگان تازه بها داد و نمایندگان طبقه ای را که پیشتر سخنی از آنان در ادبیات گفته نشده بود در شمار قهرمانان داستانهای ادبی وارد کرد. گورکی توده های وسیع زحمتکش را دوست کتاب و ادبیات ساخت. و اگر نویسندگان امروز کاملادردید گروه حاکمه نیستند، این موقبترا به نیوغ گورکی مرهون میباشند»

استفان زوایک استاد هنرمند سخن از جنبه توده ای آثار گورکی سخن گفته ویرا مترجم حقیقی روح مردم میخوانند و خطاب به وی چنین میگوید: «گوئی ملت از میان توده عظیم ر بی نام خود شمارا به مبعوثی بر گزیده بسوی ما فرستاده است تا سیاهی حقیقی و افکار و تمایلات نهانی او را برای ما شرح دهی. اگر ما امروز اطلاعات بسیطی در باره ملت روس داریم - اگر آن ملترا دوست میداریم و به نیروی روحیش ایمان پیدا کرده ایم - اینها را مرهون شما میباشیم. آری - ما کسیم گورکی - پیش از همه و بیش از همه این علم و اطلاع و ایمانرا بشما مقروضیم و اکنون که با یک حس عمیق سیاسیگری دست شما را می فشاریم جسم و خون گرم مردم روسیه را بواسطه آن حس میکشیم.»

رومن رولان نویسنده شهر «ژان کریستوف» در باره آثار نویسندگان روس که گورکی رفیق و هم مسلک صمیمی خود را بهترین نماینده آنان می دانست چنین می گوید - «فکر روسی در پیشاپیش فکر جهانی روان است»

گورکی قصص و حکایات توده ای و فلکلور روسی را چنانکه باید مطالعه کرد و بسیار کوشش نمود و در زبان روسی و استعمال لغات و اصطلاحات و استعارات آن استاد بی بدیلی گشت. وی به حفظ زبان و حمایت از آن در مقابل حملات خارجی و گزنده های ذرونی همت گماشت.

مباحث ای که در سال ۱۹۳۴ - دو سال قبل از مرگش در پیرامون حمایت

از زبان مادری بر انگیخت در ادبیات شوروی تأثیر بسزائی نبرده در نامه سرگشاده ای که به سرافیمویچ مینوسید چنین میگوید « ما باید از یاد نبریم که ولادیسیر لنین در باره زبان چه عقیده ای داشت . باید برای تصفیه ادبیات از زباله مبارزه کنیم و بخاطر سادگی و روشنی زبان نبرد نماییم .»

هزاران نویسنده جوان که تشنه اندر زهای گورکی بودند بوی مراجعہ مینمودند ووی فرض خود میدانست که این نونهالان مزرع انقلابرا پرورش دهد و راهنمایی کند و در جزئیات آثار ایشان وارد شود و انتقاد نماید . بدین انتقاد صحیح و بیفرضانه و در عین حال بیرحمانه ممکن نیست ادبیات جدی و بزرگ ر شایسته ای بوجود آید . گورکی از این رهگذر نیز نر پیدایش ادبیات معاصر شوروی کمک بزرگی کرد . من چند جمله ای را که در باره اثر یکی از نویسندگان جوان نوشته است همیشه بیاد دارم و در اینجا ذکر میکنم . گورکی ضمن انتقادات دیگری بوی چنین مینوسد « در کتاب شما این جمله را دیدم : « من خندیدم - خنده ، منخرین و چشمان و دهان مرا پر کرد » . من نمیفهمم چطور ممکن است خنده چشمان و منخرین را پر کند - خنده که گردد و غبار نیست » .

این میرساند که گورکی در انتقاد آثار جوانان تا چه اندازه وارد جزئیات میشد و پدرا نه آنانرا رهبری مینمود .

گورکی در بیان خود از بهترین سنن ادبیات اروپائی و روسی پیروی کرده و در عین حال از زبان خلق - زبان بر مایه روسی که از حیث منابع فولکلوری گنجینه بیکرانی بشمار میرود استفاده شایانی نمود . وی قصص و حکایات خلقرا دوست میداشت و آنرا یکی از تجلیات آرزوهای باطنی و پنهانی توده مردم میشرد که ایمان خود را به غلبه نهائی خیر بر شر و امکان یک زندگی آدموار بشکل قصص و حکایات و امثال در آورده و از نسلی به نسل دیگر دهن بدهن منتقل میکنند .

گورکی نسبت بنفس خویش نیز پر مدعا بود و نوشته های خود را با دقت تصحیح مینمود ، چندین بار تمائیل ادیبان ارتوش مینمود . لنتها را عوض میکرد دورنما ها را تغییر میداد مبالغه را ملایم میکرد - معنی را صریح تر بیان مینمود - مکررات و جزئیات غیر ضروریرا حذف میکرد تا موضوع اصلی بهتر جلوه کند . جمله ها را کوتاه میکرد - عبارات درازیرا به بگوش ناهنجار میآمد قطعه مینمود و جملات کوتاه از آنها میساخت - لغات غیر بانوس معلیرا حذف میکرد زمانهای فعلرا تغییر میداد - اصلاحات کوچک و دستوری مینمود - جای الفاظ و جملاترا تغییر میداد - دنبامیک داستانرا شدیدتر میکرد - بعضی صفات و استعاراترا از

بین میبرد و یا عوض میکرد - ار انشاء بر ظمطراق برهیز مینمود و الخ .
 مطالعه اصلاحاتی که گور کی در نوشته های خود بعمل میآورد و بخصوص
 مقایسه متون اصلی و اصلاح شده وی برای نویسندگان جوانی که بزبان روسی
 آشنا باشند درس بسیار مفیدی بشمار میرود .
 در پایان باید نکته ای را که یکی از بزرگان گفته یاد آور شویم : منبع
 نیروی فرهنگ و ادبیات روس مبارزه با تأخر و عقب ماندگیست . سرچشمه قدرت
 آن همانا اعتراض و نبرد است که در طی سالهای متبادی از طرف توده های وسیع
 مردم بر ضد بقایای عهد بردگی بعمل آمد . اگر کسی فقط بیک مطالعه خشک
 و تحقیق سطحی در ادبیات روسی پردازد و این روح اعتراض و مبارزه را در نظر
 نگیرد و تأثیر آنرا در آثار نویسندگان و بالعکس مورد توجه قرار ندهد از ادبیات
 مزبور هیچ چیز نفهمیده است .

فو آکلور

گرد آورنده: فریدون آوالی - ۱۳۳۴

واسونک جهرمی

عروس مبارک بادا	سبصد گل سرخ و یک گل نصرانی
>	ما را ز سر بریده میترسانی
>	گر ما ز سر بریده میترسیدیم
>	در مجلس عاشقون نمی رقصیدیم



>	>	دو باغ گل است و در بیابان نرگس
>	>	من رفتن تو رضا نبودم هرگز



یاران شما تمامتان یارانید
 این یارک من ز کوچه بر گردانید

واسونک شیرازی

ای ماشاء الله آقا دو ماد با عروسی کردنش	آفتاب به او له طلا زنجیر نقره کردنش
اشک چشم خانم عروس لاله و ریخون شده	ای مبارک ای مبارک بون ماییش بون شده
صد تومن دادم به لیلی تا به بنده حجله را	صد تومن دعا و صد تومن بنددعا
باغ نو گل غنچه بود وزن کاکام بیجه بود	رخت کاکام روسرم بود تا کنار باغ او
از خونه باباش بیارید مخیلای دکه طلا	خانم عروس گر (۱) گرفته نمی پوشه رخت ما
رخت آبی را در آرو رخت عنابی بیوش	خانم عروس خانم عروس اینهمه آبی پوش

(۱) لیج کرده Ger